

نگاهی گذرا به

تقابل گرایش‌های اجتماعی مختلف در درون جنبش زنان

روناک آشناگر

بحث در مورد ستمکشی زنان و جنبش و مبارزه زنان علیه این ستمکشی در ایران به هیچ وجه بحث تازه‌ای نیست، آنچه در این دوره تازگی دارد و یا حداقل می‌توان گفت که برجستگی بیشتری یافته است آلترناتیوها و راه‌حلهایی است که از جانب گرایش‌های مختلف اجتماعی برای پایان دادن و یا به اصطلاح پایان بخشیدن به ستمکشی و بی‌حقوقی زنان در مقابل این جنبش قرار داده می‌شود.

برای مثال فمینیسم اسلامی، که با ظهور جنبش دوم خرداد سر بلند کرد و از همان ابتدا از حمایت مشروط اپوزیسیون لیبرال نیز بهره‌مند گشت و هم‌اکنون هم اصلاح‌طلبان رانده شده از حکومت و اپوزیسیون قانونی را در درون جنبش زنان نمایندگی می‌کند و یک گرایش واقعی در درون جنبش زنان است. این گرایش با توجه به بی‌حقوقی مطلق زنان در نظام جمهوری اسلامی، خواستار آن است که تغییراتی در سیاست‌های جمهوری اسلامی و قوانینی که در جهت به بند کشیدن زنان و مشروعیت دادن به این بی‌حقوقی‌ها وضع شده‌اند، داده شود.

این‌ها برای تضمین بقای رژیم اسلامی، در تلاشند تا اسلام را با پیشرفت‌های اجتماعی و فرهنگی زمانه هماهنگ سازند و با ارائه تفسیری دوباره از قرآن و شریعت اسلام راهی بگشایند تا زنان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تا حدودی از امکانات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برخوردار گردند. نشریات ویژه زنان، که زیر نظر دولت منتشر می‌شوند آشکارا این گرایش را تبلیغ و ترویج می‌کنند. این‌ها می‌خواهند سلطه مردان بر زنان را تحت ضابطه و قاعده در آورند؛ اختیارات مردان بر حقوق زنان را با رنگ و لعابی تازه قانون‌مند کنند و با ایجاد ضوابط قانونی رفتار خودسرانه دستجات حزب‌الله و خشونت مردان علیه زنان را تحت کنترل قانون در آورند. در واقع این‌ها می‌خواهند بی‌حقوقی زنان و چهره مردسالاری در ایران را «مدرنیزه» کنند.

این گرایش که عمدتاً زنان شاغل و حقوق‌بگیر طبقه متوسط و بالای جامعه را موضوع کار خود قرار داده است، تنها یکی از اهرم‌های بورژوازی ایران برای به کنترل در آوردن جنبش زنان

است. گرایش فمینیسم اسلامی، با پیروی از تئوری نسبیت فرهنگی، جنبش زنان ایران را از جنبش جهانی زنان و دستاوردهای این جنبش در زمینه دستیابی به حقوق زنان و بهره‌مندی از تجارب این جنبش در عرصه‌های مختلف را جدا می‌سازد و مبارزه زنان را در چهارچوبی که حکومت دینی تعیین کرده است محصور می‌دارد.

گرایش دیگر در درون جنبش زنان، گرایش لیبرالی و یا به گفته برخی از فعالین سوسیالیست جنبش زنان، گرایش لیبرال فمینیسم در درون جنبش زنان است، این گرایش که به عنوان بازوی لیبرالیسم بورژوائی ایران در درون جنبش زنان عمل می‌کند یک واقعیت عینی درون جنبش زنان است و همان‌طور که لیبرالیسم بورژوائی ایران طیف‌های وسیع و متنوعی از اپوزیسیون لیبرال در تبعید تا اپوزیسیون داخلی و قانونی را در بر می‌گیرد، فمینیسم لیبرال نیز طیف گسترده و متنوعی را شامل می‌شود. اگر چه لایه‌هایی از این طیف وسیع مرز چندانی با فمینیسم اسلامی ندارند، اما بخش‌های وسیعی از آنان بر سکولاریسم و جدائی دین از دولت تاکید می‌کنند. فمینیسم لیبرال بر خلاف فمینیسم اسلامی، دستاوردهای جنبش زنان در سطح جهانی در زمینه برخورداری از برابری حقوقی با مردان را به رسمیت می‌شناسد و اتفاقاً دستیابی به همین برابری حقوقی را جزو اهداف خود قرار داده است. این گرایش لیبرالی در ایرانی که حاکمیت سرمایه با قوانین و شریعت ارتجاع مذهبی در هم آمیخته شده است و محرومیت و ستمگری بر زنان مرزی نمی‌شناسد، با انگشت گذاشتن بر این بی‌حقوقی‌ها و طرح مطالبات زنان در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، و حقوق زن در خانواده و ... می‌تواند سمپاتی بخش‌های وسیعی از زنان را به خود جلب کند. مطالبات طرح شده از جانب فمینیسم لیبرال در برخی از زمینه‌ها، البته نه به آن جامعیتی که در برنامه کمونیست‌ها و از آن جمله در بیانیه حقوق زن از اسناد حزب کمونیست ایران مطرح شده است، شباهت دارد. اما معضل کنونی جنبش زنان، چگونگی طرح و فرموله کردن مطالبات زنان نیست، بلکه مسئله این است که این مطالبات و دستیابی به برابری حقوقی با مردان و فراتر از آن دستیابی به برابری واقعی در تمام زمینه‌ها با پیروی و دنبال کردن کدام استراتژی و افق سیاسی قابل تحقق است؟ تا جایی که به فمینیسم اسلامی مربوط می‌شود، استراتژی این جریان اصلاح و یا تعدیل برخی از قوانین جمهوری اسلامی در زمینه حقوق زنان است و برای این منظور مانور دادن در چهارچوب و محدوده‌ای که قوانین ارتجاعی رژیم تعیین کرده است را پذیرفته و از طریق همین مکانیسم‌ها برای دستیابی به اصلاحات مورد نظر خود تلاش می‌کند. اما زنان ایران و به ویژه

نسل جوان، به حقوق خود بسیار آگاه‌تر از آنند که تغییرات در قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی بر مبنای تفسیری تازه از قرآن و شریعت اسلام برای آن‌ها جاذبه‌ای داشته باشد. سطح آگاهی و مبارزه تاکنونی زنان ایران از ارتجاع فمینیسم اسلامی عبور کرده است.

اما تاجایی که به فمینیسم لیبرال بر می‌گردد، این گرایش بهبود موقعیت اجتماعی زنان در جامعه را در گرو توسعه امپریالیستی اقتصاد ایران بر مبنای طرح‌های دیکته شده از جانب مراکز مالی جهانی می‌داند؛ یعنی تداوم همان برنامه‌های اقتصادی که از جانب جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی در پیش گرفته شده و بخش‌های مختلف اپوزیسیون بورژوازی با هر ملاحظه‌ای که دارند از آن پشتیبانی می‌کنند و هیچ برنامه اقتصادی آلترناتیوی ندارند. در واقع این‌ها گلوبالیزاسیون و جهان‌گستری سرمایه را موجب رشد اقتصادی و فرهنگی و استقرار دمکراسی در جوامع در حال توسعه و همین‌ها را موجب اشتغال زنان و بهبود موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنان و دستیابی به برابری حقوقی با مردان می‌دانند. در این رابطه حتی فقر و خانه‌خوابی زنان در کشورهای آسیای شرقی و برخی از کشورهای آمریکای لاتین که مدل توسعه امپریالیستی اقتصاد را با موفقیت از سرگذرانده‌اند، نتوانسته تغییری در مبانی فکری فمینیسم لیبرال بوجود آورد.

فمینیسم لیبرال، در واقع ریشه‌های طبقاتی ستمکشی بر زنان را نادیده می‌گیرد و نمی‌تواند این واقعیت را باور کند که رهایی کامل زنان در تحلیل نهایی یک مقوله اقتصادی است و در پیوند با مسائل اقتصادی حل می‌شود. به باور این‌ها بی‌حقوقی و موقعیت فرودست زنان در ایران، نه ناشی از حاکمیت سرمایه‌داری در ایران، بلکه ریشه در حاکمیت سنت و فرهنگ پیشامدرن در جامعه دارد. فمینیسم لیبرال، با تبیینی که از ریشه‌های ستمکشی زنان ارائه می‌دهد، راه پایان دادن به این ستمکشی را مقابله با سنت و فرهنگ پیشامدرن با اتکا به مدرنیته می‌داند. و این معنایی به جز تاکید کردن بر اهمیت توسعه اقتصادی تحت حاکمیت سرمایه‌داری به عنوان راه پایان دادن به مصائب زنان ندارد.

فمینیسم لیبرال، با این تبیینی که از راه فائق آمدن بر موقعیت فرودست زنان ارائه می‌دهد، بیگانگی آشکار خود را با مسائل و معضلات اکثریت زنان جامعه که به طبقات پایین جامعه تعلق دارند و بی‌حقوقی و فرودستی‌شان اساساً ناشی از وجود مناسبات سرمایه‌داری است، نشان می‌دهد. به همین دلیل فمینیسم لیبرال، با راه‌حل‌هایی که در پیش پای جنبش زنان قرار می‌دهد نه تنها نمی‌تواند وحدت مبارزاتی جنبش زنان را تامین کند، بلکه مانع توده‌ای شدن

این جنبش می‌شود. فمینیسم لیبرال، با مبانی فکری و افقی که پیش‌روی خود قرار داده است عملاً به یک پای پیشبرد برنامه‌های توسعه و استقرار جامعه مدنی که مورد نظر جناح‌های مختلف بورژوازی ایران است، تبدیل شده است و از همین رو، برخورد اغماض‌آمیز جمهوری اسلامی به فعالیت و مانور دادن‌های این گرایش لیبرالی در درون جنبش زنان به هیچ وجه امری تصادفی نیست.

بنا به آنچه که گفته شد سوسیالیسم کارگری در درون جنبش زنان، بیش از آن که لازم باشد خود را درگیر بحث بر سر چگونگی فورموله کردن مطالبات زنان با گرایش‌های دیگر کند، باید ماهیت استراتژی و افقی را که این جریان لیبرالی در مقابل جنبش زنان قرار می‌دهد و عواقب و پیامدهای این استراتژی را برای توده وسیع زنان و مردم آزاده توضیح دهد و نشان دهد که جنبش زنان برای پایان دادن به ستمکشی و موقعیت فرودست زنان راهی جز دست بردن به ریشه‌های طبقاتی این ستمکشی و به مصاف طلبیدن مناسبات طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری را ندارد.

برگرفته از جهان امروز شماره ۱۴۲